کالبدشناسیِ «ملکوتِ» بهرام صادقی

بایگانی تن‌های تبه‌کار

شیما بهره‌مند

«هر تصویری از گذشته که زمان حال آن را از آن خود نشناسد، ناگزیر دستخوش فراموشی می‌شود.»

والتر بنیامین

شاید همه چیز از مستندنگاری مجرمان آغاز شد، نوعی مستندنگاری دیداری از طریق عکاسی که می‌توانست بعدها آرشیو مفصلی از تبه‌کاران را به دست دهد و همین، جامعه را به دو یا چند پاره تقسیم کرد. عکاسی ابتدا نوبدخش سروری جادویی طبیعت بود راه هم‌زمان آشوب و مرزبندی با خود همراه آورد که آلن سکولا آن را در دو جستار مفصل بررسی کرده است. عکاسی در برابر تعجب دیگران ادامه می‌دهد که او تازه‌کار نیست و در این کار سابقه دارد اما از دیگران سر خورده و حالا اینجاست تا موضوع عشق و عکس را قطع کند. «... دیگر بیش از یک دست برایش باقی نمانده است. جهل سال است که خودش را حراحی می‌کند... در این سال‌های درازِ یک‌پای انگشت‌ها و مفصل‌های دست و پا و عضروف‌های گوش و بینی‌اش را هر سه سال یک بار ببرید است. اکنون او است و دست راستش.» البته «م.ل» که خود را با تکه‌تکه کردن ترّاش به مجازات کشیده است خود نیز تبه‌کار است، او زنان خدمتکرش را از حلقوم بیرون می‌کشد مبادا روزی راز قتل پسرش را برملا کند. تن تکه‌تکه و مثله شده «م.ل» را شاید بتوان دیگری تن مطیع پسرش دانست که با نوعی خداگاهی تن خود را نشان‌دار می‌کند، درست مانند تبه‌کاری که نهادهای انتظامی بنا دارند آن را مهار کنند و آلن سکولا آن را «یک کوبه زیستی» می‌خواند. ماجرا از این قرار است که تن مطیع پسر، این را دیروز هم نوشتم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند بیندیشم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند تکه تکه شوم و جا بیفتم و تبه‌کار شوم. با این تبه‌کار زحمت برگشتن را خیلی بدهند. می‌توانم بگویم که تن تبه‌کار زحمت برگشتن را چرخاندن سر را به خود هموار کند. همه آن رهاوری در هستند.» آن وقت مخاطب با این شخصیت غیرب زمانی است که دکتر حاتم او را به مهمانان خود می‌زند. در آن سال‌های درازِ یک‌پای انگشت‌ها و مفصل‌های دست و پا و عضروف‌های گوش و بینی‌اش را هر سه سال یک بار ببرید است. اکنون او است و دست راستش.» البته «م.ل» که خود را با تکه‌تکه کردن تراش به مجازات کشیده است خود نیز تبه‌کار است، او زنان خدمتکرش را از حلقوم بیرون می‌کشد مبادا روزی راز قتل پسرش را برملا کند. تن تکه‌تکه و مثله شده «م.ل» را شاید بتوان دیگری تن مطیع پسرش دانست که با نوعی خداگاهی تن خود را نشان‌دار می‌کند، درست مانند تبه‌کاری که نهادهای انتظامی بنا دارند آن را مهار کنند و آلن سکولا آن را «یک کوبه زیستی» می‌خواند. ماجرا از این قرار است که تن مطیع سلطه‌گر را تن زیر سلطه، هر دو امیال پرخاشگرانه و حریص و مهارگسیخته خود را در تنِ دیگری نام‌گذاری می‌کنند؛ یکی با عنوان تبه‌کاری استثنایی که جز در مورد نداشتن قید و بند اخلاقی از فرط مطیع متمایز نیست، و نوع دیگر، همان تبه‌کارِ زیستی است که موضوع واکاوی خرم‌شاسب است. رد‌دبندی مجرمان از طریق سیماشناسی و دقت در چهره‌های بایگانی‌شده آن تا جایی پیش رفت که برخی جرم‌شناسان و زیست‌شناسان با اتکا بر یافته‌های جمجمه‌شناسی و سیماشناسی گفته‌های عقلانی درباره شرّ را حذف کردند. چرا که شناسان از هر نوع ادغام و همشهری در جامعه‌های که از تن‌های سلطه‌گر و تحت سلطه انباشته است بر ما بریزند و با ناباوری نظارت‌گر عادت بی‌دلیل و بوچی است که به مرگ منجر می‌شود. از این‌روست که «ملکوت» بهرام صادقی می‌تواند تن نوعی بایگانی تن‌های تبه‌کار خواند به‌اضافه شخصیتِ «شاسنامه» که می‌تواند خود نوبنده/راوی باشد؛ اما کسانی که چون دیگر دستند و سیده می‌زنند.

«در این متن از کتاب «بایگانی و تن» دو جستار در «جامعه‌شناسی تراژیک عکاسی» نوشته آلن سکولا استفاده کرده‌ام که با ترجمه مهارت در نشر «ناب» منتشر شده است.

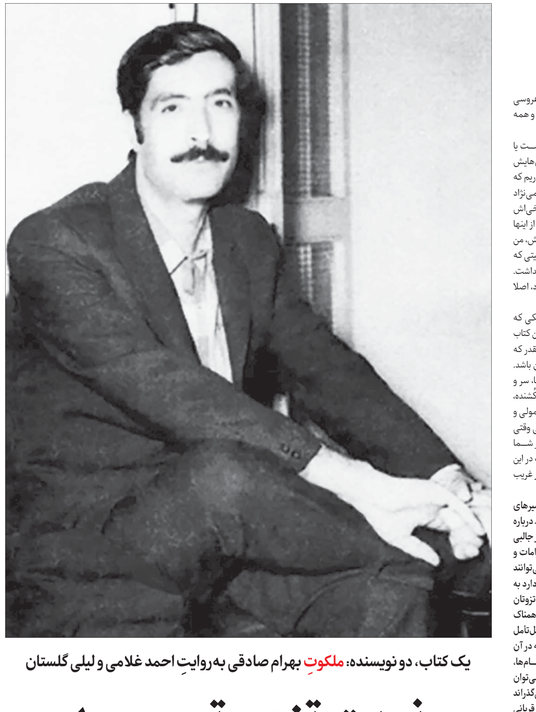

یک کتاب، دو نوبنده: ملکوتِ بهرام صادقی به روایتِ احمد غلامی و لیلی گلستان

نوبت تنعم تن رسید

شاید یکی از مهم‌ترین معیارهای یک رمان بایکیفیت خوب، ماندگاری آن در عبور زمان باشد. «ملکوت» بهرام صادقی رمانی ازاین‌دست است که کهنه و فرسوده نشده و درفرم و محتوا هنوز تازگی دارد. آنچه «ملکوت» را حتی نسبت به رمان‌هایی با این طراز متفاوت می‌کند، این واقعیت است که «ملکوت» از پس مخالفان خود برآمده و به حیات مقتدرانه خود در ادبیات ایران ادامه داده است. طرفه آنکه از مخالفان دیروز نامبردار کمتر سخنی به میان می‌آید و در این روزها بهرام صادقی در میان نسل تازه داستان‌نویسی ایران جایگاه بلندی دارد.

احمد غلامی، در داستان‌نویسی ما چه قبل و چه بعد از انقلاب، نوبنده‌های همچون بهرام صادقی و نوید دارد. او یک بدعت‌گذار واقعی است. در داستان‌نویسی راهی را آغاز کرد که سابقه نداشته است. او تصویرگر آدم‌های واقعی از طبقه متوسط است که در کمال سلامت روحی و جسمی اند اما دست به اعمالی می‌زنند. در «ملکوت» بهرام صادقی، حادثه تکان‌دهنده‌ای در یک خوش‌گذرانی شبانه آغاز می‌شود. «آقای مودت» دچار ساننه‌ای می‌شود و موجودی غیرزمینی در وجود او حلول می‌کند. از هم‌راهان او منشی جوان که معمولا کارهای عملی را به عهده می‌گیرد و می‌خواهد تا حد امکان مفید و مؤثر باشد، پیشنهاد می‌کند که هرچه زودتر آقای مودت را به شهر برسانند. هم‌راهان آقای مودت به‌جز منشی، مرد جاق و ناشناسی هم هست که تا انتهای داستان ناشناس باقی می‌ماند. آقای مودت را به شهر می‌رسانند و پیش «دکتر حاتم» می‌برند. دکتر حاتم یکی از شخصیت‌های اصلی داستان است و باید گفت نطفه اصلی داستان در مطب او شکل می‌گیرد. درواقع هسته مرکزی داستان درهمین جا است. مطبی که در طبقه بالای آن مردی بستری است به نام «م.ل» که برای حراحی نرم دکتر حاتم آمده تا بخشی از بدنش را حراحی کند و به‌نوعی قطع عضو شود. او نیز یکی از شخصیت‌های اصلی داستان است که با موضوعی داستان را بر دوش دارد. دکتر حاتم اتاقی به «م.ل» اختصاص داده که به‌روایت خود «م.ل این‌گونه است: «من در این اتاق از امتیازات جالبی برخوردارم. این را دیروز هم نوشتم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند بیندیشم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند تکه تکه شوم و جا بیفتم و تبه‌کار شوم. با این تبه‌کار زحمت برگشتن را خیلی بدهند. می‌توانم بگویم که تن تبه‌کار زحمت برگشتن را چرخاندن سر را به خود هموار کند. همه آن رهاوری در هستند.» آن وقت مخاطب با این شخصیت غیرب زمانی است که دکتر حاتم او را به مهمانان خود می‌زند. در آن سال‌های درازِ یک‌پای انگشت‌ها و مفصل‌های دست و پا و عضروف‌های گوش و بینی‌اش را هر سه سال یک بار ببرید است. اکنون او است و دست راستش.» البته «م.ل» که خود را با تکه‌تکه کردن تراش به مجازات کشیده است خود نیز تبه‌کار است، او زنان خدمتکرش را از حلقوم بیرون می‌کشد مبادا روزی راز قتل پسرش را برملا کند. تن تکه‌تکه و مثله شده «م.ل» را شاید بتوان دیگری تن مطیع پسرش دانست که با نوعی خداگاهی تن خود را نشان‌دار می‌کند، درست مانند تبه‌کاری که نهادهای انتظامی بنا دارند آن را مهار کنند و آلن سکولا آن را «یک کوبه زیستی» می‌خواند. ماجرا از این قرار است که تن مطیع سلطه‌گر را تن زیر سلطه، هر دو امیال پرخاشگرانه و حریص و مهارگسیخته خود را در تنِ دیگری نام‌گذاری می‌کنند؛ یکی با عنوان تبه‌کاری استثنایی که جز در مورد نداشتن قید و بند اخلاقی از فرط مطیع متمایز نیست، و نوع دیگر، همان تبه‌کارِ زیستی است که موضوع واکاوی خرم‌شاسب است. رد‌دبندی مجرمان از طریق سیماشناسی و دقت در چهره‌های بایگانی‌شده آن تا جایی پیش رفت که برخی جرم‌شناسان و زیست‌شناسان با اتکا بر یافته‌های جمجمه‌شناسی و سیماشناسی گفته‌های عقلانی درباره شرّ را حذف کردند. چرا که شناسان از هر نوع ادغام و همشهری در جامعه‌های که از تن‌های سلطه‌گر و تحت سلطه انباشته است بر ما بریزند و با ناباوری نظارت‌گر عادت بی‌دلیل و بوچی است که به مرگ منجر می‌شود. از این‌روست که «ملکوت» بهرام صادقی می‌تواند تن نوعی بایگانی تن‌های تبه‌کار خواند به‌اضافه شخصیتِ «شاسنامه» که می‌تواند خود نوبنده/راوی باشد؛ اما کسانی که چون دیگر دستند و سیده می‌زنند، و در آخر داستان نیستی می‌کند نیز.

«م.ل» به این فکر می‌رسد که اعضای قطع‌شده خود را در شیشه‌های الکل نگاه‌داری کند. «من در این اتاق از امتیازات جالبی برخوردارم. این را دیروز هم نوشتم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند بیندیشم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند تکه تکه شوم و جا بیفتم و تبه‌کار شوم. با این تبه‌کار زحمت برگشتن را خیلی بدهند. می‌توانم بگویم که تن تبه‌کار زحمت برگشتن را چرخاندن سر را به خود هموار کند. همه آن رهاوری در هستند.» آن وقت مخاطب با این شخصیت غیرب زمانی است که دکتر حاتم او را به مهمانان خود می‌زند. در آن سال‌های درازِ یک‌پای انگشت‌ها و مفصل‌های دست و پا و عضروف‌های گوش و بینی‌اش را هر سه سال یک بار ببرید است. اکنون او است و دست راستش.» البته «م.ل» که خود را با تکه‌تکه کردن تراش به مجازات کشیده است خود نیز تبه‌کار است، او زنان خدمتکرش را از حلقوم بیرون می‌کشد مبادا روزی راز قتل پسرش را برملا کند. تن تکه‌تکه و مثله شده «م.ل» را شاید بتوان دیگری تن مطیع پسرش دانست که با نوعی خداگاهی تن خود را نشان‌دار می‌کند، درست مانند تبه‌کاری که نهادهای انتظامی بنا دارند آن را مهار کنند و آلن سکولا آن را «یک کوبه زیستی» می‌خواند. ماجرا از این قرار است که تن مطیع سلطه‌گر را تن زیر سلطه، هر دو امیال پرخاشگرانه و حریص و مهارگسیخته خود را در تنِ دیگری نام‌گذاری می‌کنند؛ یکی با عنوان تبه‌کاری استثنایی که جز در مورد نداشتن قید و بند اخلاقی از فرط مطیع متمایز نیست، و نوع دیگر، همان تبه‌کارِ زیستی است که موضوع واکاوی خرم‌شاسب است. رد‌دبندی مجرمان از طریق سیماشناسی و دقت در چهره‌های بایگانی‌شده آن تا جایی پیش رفت که برخی جرم‌شناسان و زیست‌شناسان با اتکا بر یافته‌های جمجمه‌شناسی و سیماشناسی گفته‌های عقلانی درباره شرّ را حذف کردند. چرا که شناسان از هر نوع ادغام و همشهری در جامعه‌های که از تن‌های سلطه‌گر و تحت سلطه انباشته است بر ما بریزند و با ناباوری نظارت‌گر عادت بی‌دلیل و بوچی است که به مرگ منجر می‌شود. از این‌روست که «ملکوت» بهرام صادقی می‌تواند تن نوعی بایگانی تن‌های تبه‌کار خواند به‌اضافه شخصیتِ «شاسنامه» که می‌تواند خود نوبنده/راوی باشد؛ اما کسانی که چون دیگر دستند و سیده می‌زنند، و در آخر داستان نیستی می‌کند نیز.

«ملکوت» با آغازهای «بیگانه» کامو و «مسخ» کافکا. از سوی شما برایم جالب بود، به‌خصوص اینکه این کهنه کامو درباره «ملکوت» نیز صدق می‌کند: «رمان هرگز نیست. مگر فلسفه‌ای که به هیئت تصویر درآمده باشد».

گلستان: در مورد سیاوش‌بودن صادق، خیلی مطمئن نیستم. به‌کلته شما صادق و هم‌دوره‌ایش سرخورده‌تر از دهه ۴۰ هستند و تاکنون پس از آن بودند. اما اگر این‌چنین نبوده است، با خواندن «ملکوت» هم چنین حسی به من دست نداد که دارد کنایه می‌زند یا دارد سربسته حکومت را نقد می‌کند... یا چند تا از نوبنده‌گان اصفهانی دوروبرم هم که صحبت کردم آنها هم همین را گفتند. پس کلاه این‌چنین به همه نداره و گفتارها و رفتارها را هم سیاسی ندیدم. یعنی با دوستان مسلمان زمان خارجی داستان او پیش آمد که آیا بی‌واسطه ازاینجا دغرب آگاه بوده یا چه‌کسی که جوانبش مثبت بود. اما فضا و روند قصه‌هایش هیچ‌کدام احساس حسی از غربی‌بودن را به خواننده نمی‌دهد. حیلی خواننده که کسی ـ بدم نیست چه کسی ـ تنها چیزی که بود که او پایه‌گذار داستان کلک است. که این از نظر من یک واقعیت است. کتاب را می‌خوانی و به تمام خواننده‌هایت شک می‌کنی. صادقی در آن شرایط فعالیت و توجه استاد بود. صادقی ذهنی تحریکم هم دارد. در سوتاسر کتاب شما شاهد تحسر هستید. این حس خراب‌کردن از کلمه مخرب او می‌آید که صادق هدایت هم داشت و هرکی هم که قاتل عاشقش باشد. و اگر نه‌اینکه اکنون است که تمام این کشت‌وکشتارها خفه‌کردن‌ها، سر و دست بریدن‌ها، زنان از انواع خواروزن‌ها و آمیوزهای مرگبار گشنده، همه در محیطی آرام، در خانه‌ای معمولی با آدم‌های معمولی و آدمکش‌هایی معمولی و خونریزی‌هایی معمولی می‌گذرد. حتی وقتی دکتر حاتم می‌گوید آمپولی که دیروز به شما زده‌ام تا دو روز دیگر شما را می‌کشد، آنها واکنش چندانی نشان نمی‌دهند! این اتفاقات در این فضای عادی و این آدم‌های بی‌واکنش، در این کتاب برایم بسیار غریب بود. شما نظرتان چیست؟

غلامی: در گفته‌های شما نکات جالبی وجود دارد که مسیرهای تازه‌ای را باز می‌کند. من در حد توان به استقبال آنها می‌روم. درباره قصه‌های عامیانه شما هم‌نظرم. تحقیق بسیار جالبی هم در کتاب «کلک خیال‌انگیز: بوطیقای ادبیات وهمناک، کرامات و معجزات» نوشته ایوالفضل حری انجام شده که خواننده‌گان می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند. خاصه اینکه این کتاب اشاره‌ای دارد به کتاب «رویکرد ساختاری به معنای نقد» نوشته تودوروف. تودوروف. اگر بخواهیم «ملکوت» را به‌عنوان داستان وهمناک بخوانیم که خیلی جذابی هم هست، نظرات تودوروف قابل‌تأمل است: «در جهانی که به‌واقع دنیای خود داست دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم. یعنی دنیایی بدون دیوها. بری‌ها با خون آشام‌ها، حادثه‌ای رخ می‌دهد که با قوانین همین جهان دچرا است نمی‌توان آن را توجیه عقلی کرد. فردی که چنین ماجرایی را از سر می‌گذراند می‌باید یکی، دو راه‌حل را برگزیند: او یا قربانی توهم خواست و قربانی تخیل خود است و ازاین‌رو قوانین حاکم بر دنیا نیز همین قوانین طبیعی است یا اینکه به‌واقع اتفاقی به‌راستی رخ داده است. حادثه‌ای که جزء لاینفک واقعیت است. تودوروف بسیار دارد که امروه‌ماننگ از عدم قطعیت صحبت در رویاروی با حادثه‌ای به‌ظاهر عجیب و فراطبیعی به‌ناگاه میان خیال و واقعیت درنگ می‌کند و بدرشک آشنا با قوانین طبیعت در رویاروی با حادثه‌ای به‌ظاهر عجیب و دودلی را نسبت به حوادث داستان در دل خود می‌کارد و ژانر وهمناک شکل می‌گیرد. «ملکوت» همین‌گونه آغاز می‌شود، با این تفاوت که واقعیت رو‌بهرو ما غلبه می‌یابد و داستان به‌شیوه‌ای واقع‌گرایانه پیش می‌رود. البته واقعیتی آلوده و هم. دستمایه بسیاری از داستان‌های بلیسی شده و بهرام صادقی با این سبک بسیار آشنا است. اگرچه «ملکوت» به فضای داستان‌های بلیسی نزدیک می‌شود، اما در شخصیت‌پردازی شباهت به داستان‌های داستایفسکی دارد. چراکه بهرام صادقی به فروبستگی داستان‌های بلیسی آگاه است. غلامحسین ساعدی درباره او می‌گوید: «بهرام صادقی مدام برایش بلیسی می‌خواند. جذابیت داستان‌های بلیسی برای او به‌خاطر پویایی اتفاق و بوچی فرجام بود. با سکرم‌های درهم‌رفته، و موجود اسکان و آن دکان. با در این فهوده‌اش و آن فهوده‌اش می‌نشست و یک رمان بلیسی را به یک داستان می‌رساند و به نیمه‌بلندی می‌کشت چیزی نداشت. خیلی خوب بود. اگر در وسط قضایا را رها نکرده بود، اگر داستان‌نویسی نباید جلوی خلق و کنجکاوی خواننده را گرفت. اینچنین آدم‌های او با واینکه از دنیای وهمناک می‌آیند، متعلق به واقعیت‌اند. آدم‌هایش با زیست‌های بلیسی روایت می‌شوند اما همچون آدم‌های داستایفسکی سرشار از جذابلیتی. افسونگری و دلربایی‌اش را در عین جذابیت، نفرت‌انگیزند. بیراری وردد به «ملکوت» بهرام صادقی و سرخوردگی تو در مواجهه با داستان، واقعیتی که به‌سادگی می‌شود در آن دید. دکتر حاتم اتاقی به «م.ل» اختصاص داده که به‌روایت خود «م.ل این‌گونه است: «من در این اتاق از امتیازات جالبی برخوردارم. این را دیروز هم نوشتم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند بیندیشم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند تکه تکه شوم و جا بیفتم و تبه‌کار شوم. با این تبه‌کار زحمت برگشتن را خیلی بدهند. می‌توانم بگویم که تن تبه‌کار زحمت برگشتن را چرخاندن سر را به خود هموار کند. همه آن رهاوری در هستند.» آن وقت مخاطب با این شخصیت غیرب زمانی است که دکتر حاتم او را به مهمانان خود می‌زند. در آن سال‌های درازِ یک‌پای انگشت‌ها و مفصل‌های دست و پا و عضروف‌های گوش و بینی‌اش را هر سه سال یک بار ببرید است. اکنون او است و دست راستش.» البته «م.ل» که خود را با تکه‌تکه کردن تراش به مجازات کشیده است خود نیز تبه‌کار است، او زنان خدمتکرش را از حلقوم بیرون می‌کشد مبادا روزی راز قتل پسرش را برملا کند. تن تکه‌تکه و مثله شده «م.ل» را شاید بتوان دیگری تن مطیع پسرش دانست که با نوعی خداگاهی تن خود را نشان‌دار می‌کند، درست مانند تبه‌کاری که نهادهای انتظامی بنا دارند آن را مهار کنند و آلن سکولا آن را «یک کوبه زیستی» می‌خواند. ماجرا از این قرار است که تن مطیع سلطه‌گر را تن زیر سلطه، هر دو امیال پرخاشگرانه و حریص و مهارگسیخته خود را در تنِ دیگری نام‌گذاری می‌کنند؛ یکی با عنوان تبه‌کاری استثنایی که جز در مورد نداشتن قید و بند اخلاقی از فرط مطیع متمایز نیست، و نوع دیگر، همان تبه‌کارِ زیستی است که موضوع واکاوی خرم‌شاسب است. رد‌دبندی مجرمان از طریق سیماشناسی و دقت در چهره‌های بایگانی‌شده آن تا جایی پیش رفت که برخی جرم‌شناسان و زیست‌شناسان با اتکا بر یافته‌های جمجمه‌شناسی و سیماشناسی گفته‌های عقلانی درباره شرّ را حذف کردند. چرا که شناسان از هر نوع ادغام و همشهری در جامعه‌های که از تن‌های سلطه‌گر و تحت سلطه انباشته است بر ما بریزند و با ناباوری نظارت‌گر عادت بی‌دلیل و بوچی است که به مرگ منجر می‌شود. از این‌روست که «ملکوت» بهرام صادقی می‌تواند تن نوعی بایگانی تن‌های تبه‌کار خواند به‌اضافه شخصیتِ «شاسنامه» که می‌تواند خود نوبنده/راوی باشد؛ اما کسانی که چون دیگر دستند و سیده می‌زنند، و در آخر داستان نیستی می‌کند نیز.**

«ملکوت» با آغازهای «بیگانه» کامو و «مسخ» کافکا. از سوی شما برایم جالب بود، به‌خصوص اینکه این کهنه کامو درباره «ملکوت» نیز صدق می‌کند: «رمان هرگز نیست. مگر فلسفه‌ای که به هیئت تصویر درآمده باشد».

گلستان: در مورد سیاوش‌بودن صادق، خیلی مطمئن نیستم. به‌کلته شما صادق و هم‌دوره‌هایش سرخورده‌تر از دهه ۴۰ هستند و تاکنون پس از آن بودند. اما اگر این‌چنین نبوده است، با خواندن «ملکوت» هم چنین حسی به من دست نداد که دارد کنایه می‌زند یا دارد سربسته حکومت را نقد می‌کند... یا چند تا از نوبنده‌گان اصفهانی دوروبرم هم که صحبت کردم آنها هم همین را گفتند. پس کلاه این‌چنین به همه نداره و گفتارها و رفتارها را هم سیاسی ندیدم. یعنی با دوستان مسلمان زمان خارجی داستان او پیش آمد که آیا بی‌واسطه ازاینجا دغرب آگاه بوده یا چه‌کسی که جوانبش مثبت بود. اما فضا و روند قصه‌هایش هیچ‌کدام احساس حسی از غربی‌بودن را به خواننده نمی‌دهد. حیلی خواننده که کسی ـ بدم نیست چه کسی ـ تنها چیزی که بود که او پایه‌گذار داستان کلک است. که این از نظر من یک واقعیت است. کتاب را می‌خوانی و به تمام خواننده‌هایت شک می‌کنی. صادقی در آن شرایط فعالیت و توجه استاد بود. صادقی ذهنی تحریکم هم دارد. در سوتاسر کتاب شما شاهد تحسر هستید. این حس خراب‌کردن از کلمه مخرب او می‌آید که صادق هدایت هم داشت و هرکی هم که قاتل عاشقش باشد. و اگر نه‌اینکه اکنون است که تمام این کشت‌وکشتارها خفه‌کردن‌ها، سر و دست بریدن‌ها، زنان از انواع خواروزن‌ها و آمیوزهای مرگبار گشنده، همه در محیطی آرام، در خانه‌ای معمولی با آدم‌های معمولی و آدمکش‌هایی معمولی و خونریزی‌هایی معمولی می‌گذرد. حتی وقتی دکتر حاتم می‌گوید آمپولی که دیروز به شما زده‌ام تا دو روز دیگر شما را می‌کشد، آنها واکنش چندانی نشان نمی‌دهند! این اتفاقات در این فضای عادی و این آدم‌های بی‌واکنش، در این کتاب برایم بسیار غریب بود. شما نظرتان چیست؟

غلامی: درگفته‌های شما نکات جالبی وجود دارد که مسیرهای تازه‌ای را باز می‌کند. من در حد توان به استقبال آنها می‌روم. درباره قصه‌های عامیانه شما هم‌نظرم. تحقیق بسیار جالبی هم در کتاب «کلک خیال‌انگیز: بوطیقای ادبیات وهمناک، کرامات و معجزات» نوشته ایوالفضل حری انجام شده که خوانندگان می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند. خاصه اینکه این کتاب اشاره‌ای دارد به کتاب «رویکرد ساختاری به معنای نقد» نوشته تودوروف. اگر بخواهیم «ملکوت» را به‌عنوان داستان وهمناک بخوانیم که خیلی جذابی هم هست، نظرات تودوروف قابل‌تأمل است: «در جهانی که به‌واقع دنیای خود داست دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم. یعنی دنیایی بدون دیوها. بری‌ها با خون آشام‌ها، حادثه‌ای رخ می‌دهد که با قوانین همین جهان دچرا است نمی‌توان آن را توجیه عقلی کرد. فردی که چنین ماجرایی را از سر می‌گذراند می‌باید یکی، دو راه‌حل را برگزیند: او یا قربانی توهم خواست و قربانی تخیل خود است و ازاین‌رو قوانین حاکم بر دنیا نیز همین قوانین طبیعی است یا اینکه به‌واقع اتفاقی به‌راستی رخ داده است. حادثه‌ای که جزء لاینفک واقعیت است. تودوروف بسیار دارد که امروه‌ماننگ از عدم قطعیت صحبت در رویاروی با حادثه‌ای به‌ظاهر عجیب و فراطبیعی به‌ناگاه میان خیال و واقعیت درنگ می‌کند و بدرشک و دودلی را نسبت به حوادث داستان در دل خود می‌کارد و ژانر وهمناک شکل می‌گیرد. «ملکوت» همین‌گونه آغاز می‌شود، با این تفاوت که واقعیت رو‌بهرو ما غلبه می‌یابد و داستان به‌شیوه‌ای واقع‌گرایانه پیش می‌رود. البته واقعیتی آلوده و هم. دستمایه بسیاری از داستان‌های بلیسی شده و بهرام صادقی با این سبک بسیار آشنا است. اگرچه «ملکوت» به فضای داستان‌های بلیسی نزدیک می‌شود، اما در شخصیت‌پردازی شباهت به داستان‌های داستایفسکی دارد. چراکه بهرام صادقی به فروبستگی داستان‌های بلیسی آگاه است. غلامحسین ساعدی درباره او می‌گوید: «بهرام صادقی مدام برایش بلیسی می‌خواند. جذابیت داستان‌های بلیسی برای او به‌خاطر پویایی اتفاق و بوچی فرجام بود. با سکرم‌های درهم‌رفته، و موجود اسکان و آن دکان. با در این فهوده‌اش و آن فهوده‌اش می‌نشست و یک رمان بلیسی را به یک داستان می‌رساند و به نیمه‌بلندی می‌کشت چیزی نداشت. خیلی خوب بود. اگر در وسط قضایا را رها نکرده بود، اگر داستان‌نویسی نباید جلوی خلق و کنجکاوی خواننده را گرفت. اینچنین آدم‌های او با واینکه از دنیای وهمناک می‌آیند، متعلق به واقعیت‌اند. آدم‌هایش با زیست‌های بلیسی روایت می‌شوند اما همچون آدم‌های داستایفسکی سرشار از جذابلیتی. افسونگری و دلربایی‌اش را در عین جذابیت، نفرت‌انگیزند. بیراری وردد به «ملکوت» بهرام صادقی و سرخوردگی تو در مواجهه با داستان، واقعیتی که به‌سادگی می‌شود در آن دید. دکتر حاتم اتاقی به «م.ل» اختصاص داده که به‌روایت خود «م.ل این‌گونه است: «من در این اتاق از امتیازات جالبی برخوردارم. این را دیروز هم نوشتم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند بیندیشم. هر لحظه می‌توانم به خودم و به اعضای قطع‌شده‌ام که در آلن شناورند تکه تکه شوم و جا بیفتم و تبه‌کار شوم. با این تبه‌کار زحمت برگشتن را خیلی بدهند. می‌توانم بگویم که تن تبه‌کار زحمت برگشتن را چرخاندن سر را به خود هموار کند. همه آن رهاوری در هستند.» آن وقت مخاطب با این شخصیت غیرب زمانی است که دکتر حاتم او را به مهمانان خود می‌زند. در آن سال‌های درازِ یک‌پای انگشت‌ها و مفصل‌های دست و پا و عضروف‌های گوش و بینی‌اش را هر سه سال یک بار ببرید است. اکنون او است و دست راستش.» البته «م.ل» که خود را با تکه‌تکه کردن تراش به مجازات کشیده است خود نیز تبه‌کار است، او زنان خدمتکرش را از حلقوم بیرون می‌کشد مبادا روزی راز قتل پسرش را برملا کند. تن تکه‌تکه و مثله شده «م.ل» را شاید بتوان دیگری تن مطیع پسرش دانست که با نوعی خداگاهی تن خود را نشان‌دار می‌کند، درست مانند تبه‌کاری که نهادهای انتظامی بنا دارند آن را مهار کنند و آلن سکولا آن را «یک کوبه زیستی» می‌خواند. ماجرا از این قرار است که تن مطیع سلطه‌گر را تن زیر سلطه، هر دو امیال پرخاشگرانه و حریص و مهارگسیخته خود را در تنِ دیگری نام‌گذاری می‌کنند؛ یکی با عنوان تبه‌کاری استثنایی که جز در مورد نداشتن قید و بند اخلاقی از فرط مطیع متمایز نیست، و نوع دیگر، همان تبه‌کارِ زیستی است که موضوع واکاوی خرم‌شاسب است. رد‌دبندی مجرمان از طریق سیماشناسی و دقت در چهره‌های بایگانی‌شده آن تا جایی پیش رفت که برخی جرم‌شناسان و زیست‌شناسان با اتکا بر یافته‌های جمجمه‌شناسی و سیماشناسی گفته‌های عقلانی درباره شرّ را حذف کردند. چرا که شناسان از هر نوع ادغام و همشهری در جامعه‌های که از تن‌های سلطه‌گر و تحت سلطه انباشته است بر ما بریزند و با ناباوری نظارت‌گر عادت بی‌دلیل و بوچی است که به مرگ منجر می‌شود. از این‌روست که «ملکوت» بهرام صادقی می‌تواند تن نوعی بایگانی تن‌های تبه‌کار خواند به‌اضافه شخصیتِ «شاسنامه» که می‌تواند خود نوبنده/راوی باشد؛ اما کسانی که چون دیگر دستند و سیده می‌زنند، و در آخر داستان نیستی می‌کند نیز.**

«در همین متن از کتاب «بایگانی و تن» دو جستار در «جامعه‌شناسی تراژیک عکاسی» نوشته آلن سکولا استفاده کرده‌ام که با ترجمه مهارت در نشر «ناب» منتشر شده است.

بازتاب «یک کتاب دو نوبنده: سنگ و سایه محمدرضا صفدری»*

به‌زیر آوردن چرخ نیلوفری

زمان سنگی و زمان سایه‌ای در «سنگ و سایه»

کیهان خانجانی

محمدرضا صفدری درخت است در این ممالکه: مردی ادعای بیامبری کـرد. گفتند: معجزات؟ گفت درخت نـزدم می‌آید. او از نردیک درختی بوردند: بکو تا بیاید. مرد درخت را خطاب کرد اما نیامد. مردم راه افتاد و گفت پامبران فروتان‌اند. درخت نزد نه بیاید، ما نزد درخت می‌رویم.

مسئلت در غالب داستان‌های صفدری در حاشیه بشوم‌اسـت. پیشنهادهایی در فرم و ساختار و تکنیک و زبان و زمان دارد، اما وقتی نمی‌گذارد به اینکه رمان برآمده از شهر اسـت: «رمان دربارهٔ انسـان مدرن شهری‌ست»، «رمان حماسـه دنیای مدرن شهر اسـت» و غیره. او برای پیاده‌کردن نظراتش در همان یک‌گله مکان می‌ماند و در همان‌جا عملی‌شان می‌کند و بعد خوانندگانش (نویسندگان و منتقدان) مجبورند به آن‌جا بروند. او برای اثبات ادعای بیامبری دیگران تغییر مکان نمی‌دهد. حالیا او اتاقی دارد در گرج برای کار نوشتن. اما جوب را در آن‌جا حجار می‌کند و نویسـندگان و منتقدان را به حاشیه بوشهر می‌برد. همان کار را رقم می‌زند. م.ل از تنش انتقام می‌گیرد و به بهای جنایتی که انجام داده دخوش را مثله می‌کند و در برابر دیدگانش می‌گذارد. مرد جاق به‌ظاهر به تنش می‌اندیشد و به سلامت آن و منشی جوان تنی سالم و پرشـور دارد که می‌خواهد این شـور را ابدی کند و بیش ازیش با مخشوقه‌اش عشق‌بازی کند. دکتر حاتم دارد با تکه‌های جدا از تن‌ها سـرگرم است. همان تن‌ها هم‌زمان با یک کنشـگر اجتماعی‌ام؟ با یک دلسوز بـه حال خلق‌ها موجـود؟ یا یک آدم متعهد به وطنـش؟ من این کار را سیاسی نمی‌دانم. شاید استباه می‌کنم. شاید سیاست یعنی همین و من نمی‌دانم. شـما می‌گویید سیاسـت برای خلق زیباسـت. تن بوچش، اگه از طریق فعالیت و کاه مقاله و سخنرانی. آرزوی زندگی بهتر زیاد از زبانش را داشـت می‌دهد. این «تن‌بودگی» آدم‌های داسـتان در مواجهه با دکتر حاتم که بر دهن‌های جوانان هم تسـلط می‌یابد، تنهایی را با بقیه عیان می‌کند. تفاوتی که به اقدارش منجر می‌شد. او نه‌تنها تنی برتر دارد، بلکه بر این خودآگاهی رسـیده. آدم‌ها اسـیر تن خود و «تنعم تن» خود هسـتند و بی‌خودی‌شـدن از این تن اسـت. همه آدم‌های «ملکوت» همچون آدم‌های دیگر، صاحب یک تن‌اند. اما تن برای آنان ابزاری اسـت که همه‌چیز آنان را رقم می‌زند. م.ل از تنش انتقام می‌گیرد و به بهای جنایتی که انجام داده دخوش را مثله می‌کند و در برابر دیدگانش می‌گذارد. مرد جاق به‌ظاهر به تنش می‌اندیشد و به سلامت آن و منشی جوان تنی سالم و پرشـور دارد که می‌خواهد این شـور را ابدی کند و بیش ازیش با معشوقه‌اش عشق‌بازی کند. دکتر حاتم دارد با تکه‌های جدا از تن‌ها سـرگرم است. همان تن‌ها هم‌زمان با یک کنشـگر اجتماعی‌ام؟ با یک دلسوز به حال خلق‌ها موجود؟ یا یک آدم متعهد به وطنـش؟ من این کار را سیاسی نمی‌دانم. شاید استباه می‌کنم. شاید سیاست یعنی همین و من نمی‌دانم. شـما می‌گویید سیاسـت برای خلق زیباسـت. تن بوچش، اگه از طریق فعالیت و کاه مقاله و سخنرانی. آرزوی زندگی بهتر زیاد از زبانش را داشـت می‌دهد. این «تن‌بودگی» آدم‌های داسـتان در مواجهه با دکتر حاتم که بر دهن‌های جوانان هم تسـلط می‌یابد، تنهایی را با بقیه عیان می‌کند. تفاوتی که به اقدارش منجر می‌شد. او نه‌تنها تنی برتر دارد، بلکه بر این خودآگاهی رس